

ثالثاً: الدعوة إلى حاكمية الله سوم: دعوت به حاکمیت خدا

الأرض لا تخلو من الهدى والحق، ولو خلّيت من راية منصوبة داعية لحاكمية الله لخلّيت من الهدى والحق، ولهذا فالدعوة لحاكمية الله وخصوصاً إذا انفرد بها داعي الحق في زمانه تكون دليلاً لمن يطلب معرفة الحق يعضد دليل النص المتقدم، فهو دليل بانضمامه إلى النص، أي يكون دليلاً يعضد النص ويزيد من يقين المؤمنين بالحق.

زمین هرگز از هدایت و حق خالی نخواهد شد، و اگر از پرچم برافراشته‌ای که دعوت به حاکمیت خدا بکند خالی باشد، باید بگوییم که در آن هنگام زمین از هدایت و حق تهی است. پس دعوت به حاکمیت خدا به خصوص هنگامی که داعی به سمت حق (خلیفه خدا) تنها کسی است که به آن دعوت می‌کند، دلیلی برای طالبان شناخت حق است که دلیل نص و وصیت پیشین را تأیید می‌کند، یعنی دعوت به حاکمیت خدا با انضمام به نص، دلیلی بر حقانیت خلیفه‌ی خدا خواهد بود، یعنی دلیلی است که نص را یاری می‌کند و یقین مؤمنان به حقانیت او را فزونی می‌بخشد.

والمقصود بحاكمية الله ليس على مستوى التشريع فقط، بل على مستوى التنفيذ أيضاً، مع أنه لا يمكن بحال القول بحاكمية الله على مستوى التشريع دون المستوى التنفيذي؛ حيث إنّ التشريع متجدّد فلا بدّ إذن من منقذ متصل بالله ليوصل حكم كل مستحدث ومستجد، وليس ضرورياً أن يباشر خليفة الله الحكم بنفسه، بل الضروري أن يكون مسلطاً على نظام الحكم وبالخصوص الدماء، أي مثلاً ما يخص قرار الحرب والسلام، أو القصاص أي كإحكام الإعدام.

البته مقصود از حاکمیت خدا، تنها در حد قانون‌گذاری نیست، بلکه در سطح اجرا و حکومت نیز هست، با این که اساساً امکان ندارد کسی قائل به حاکمیت خدا در سطح قانون‌گذاری، بدون حاکمیت در سطح اجرا و حکومت باشد، چون

قانون‌گذاری امری متجدد و به‌روز است؛ پس ناچار باید دریچه‌ای متصل به خدا باشد تا حکم هر مسئله‌ی جدید و حادثی را خداوند به او برساند؛ و لازم نیست که خلیفه‌ی خدا مستقیماً خودش متولی حکومت شود، بلکه لازم است که بر نظام حکومت و به خصوص بر جان مردم مسلط باشد، مانند مسائل ویژه‌ی مربوط به تصمیمات جنگ و صلح یا قصاص، یعنی احکام اعدام.